

دکتر علیرضا باوندیان* در گفتگو با «آستان هنر»:

هنوز در بند پژوهش های فرنگستانی هستیم!

مرتضی دوستی ثانی

• با نگاهی به حوزه هنر رضوی ارزیابی جنابعالی از جریان جاری پژوهش و حواشی آن چیست؟

- پژوهش و پژوهیدن در فرهنگ ما از گذشته های دور جایگاه و منزلتی والا داشته است. این مهم در تمدن اسلامی از فخامت و فرخندگی خاصی هم برخوردار شد تا آن جا که تدبیر و تأمل در آیات خداوند و تدقیق در عالم اسماء و صفات از اهم مطالبات فرهنگی دانسته شد. در وادی پژوهش، مسأله پردازی از مهم ترین شاخصهای ارزشی و راهبردی محسوب می شود. ذهن مسأله محور در برابر ذهن سؤال محور همیشه جایگاه جمیل و جذابی داشته است. چرا که، مسأله از وفور دانش ایجاد می شود و در برابر سؤال است که از برهوت علمی پدید می آید. ذهن در فرآیند اکتساب بی وقفه دانش، با مسائلی مواجه می شود که توغل در کنه آن به روشن ضمیری پژوهشگر ختم می شود. موضوعات همیشه از دل مسائل بر می تراوند. ذهن موضوع محور هرگز نمی تواند به جریان جاری پژوهش ختم شود. این ذهن همیشه در غشاء بیرونی هستی می ماند و بزم بزرگ حرکت را، که در متن سترگ هستی برپاست، فهم نمی کند. یعنی، هر نقشی که می زند به خطا و خراب است، چرا که کلک مسأله پرداز را در کف ندارد. برای همین است که پژوهش های ما عمدتاً به وادی شرح و وصف می گراید تا خلق و وضع. در حالی که پژوهشگر باید در اصل کاشف فروتن سرزمین های بکر معنا باشد. او باید مجال هایی را برای فرو رفتن در بطن واقعیت بجوید، از واقعیت جاری بگذرد، و بگذارد تا حقیقت، که در ورای امور متعارف است، چهره دلارای خودش را به وی بنماید. به همین خاطر است که مادام که عشق به دانایی، ابداع نظری، وسعت و فراخی نگاه، آگاهی، انصاف پژوهشی، و دقت نظر در کسی نباشد پژوهشگر نامیدن وی جایز نمی نماید. این پنج صفت در شمار شروط لازم هر پژوهنده ای است. اما، شرط کافی برای پژوهشگر عزم جزم او برای اعتلای حقیقت و ایجاد ارادت همه جانبه اجتماعی نسبت به آن است. پژوهشگر توقع اعتلای فهم نسبت به حقیقت را رقم می زند. برای همین است که تحقیق سرشتی مقدس دارد و لذا هر تر دامن و کژاندیشی را پژوهشگر شدن نشاید.

هنوز، و هم چنان، پژوهش های ما - به ویژه در حوزه هنر - ابتدایی و خام



* دکترای پژوهش هنر، رئیس دانشکده هنر دانشگاه امام رضا (علیه السلام)

- ما عقیده داریم که هنر مرکب سفر است و نه مقصد سفر. اگر هنر را مقصد و غایت بینگاریم در راستای همان اندیشه ای حرکت کرده ایم که سودای آن از همان لحظه های آغازین تأسیس و تشکیل دانشکده های هنری در ایران در ذهن و ضمیر مستشاران فرهنگ بیگانه، و بیگانه گرایان فرهنگی، نقش شده بود. آن ها با به راه انداختن دانشکده ها و آموزشکده و هنرکده های مختلف بر آن بودند تا هنر را در این سرزمین از آن ارتفاع مقتدرانه گذشته اش به زیر بکشند. شما می دانید که هنر در گذشته مهم ترین و معنایی ترین امکان برای اعتلا و اعلان حقیقت - به خصوص حقیقت دینی - بوده است. در هنر ایران دوران اسلامی جایگاه خداخواهی و حقایق و حیاتی، در اوج اقتدار خود بوده و هنرمند جز به آسمان مشترک اعتقادات الهی ارادت و اشارتی نداشته است.

هنر در تمدن اسلامی، افزون بر این که راهبردی مؤثر برای تسری دادن هویت دینی به لایه های جامعه بوده است، همیشه شأن کاربردی داشته است. این کاربردی بودن همواره با فونکسیونالیسم غربی مغایر و متفاوت است. آن ها عملکرد را تنها در حوزه نیازمندی ها و حوایج متعارف انسان، تعبیر می کنند. نیازمندی هایی که البته دامنه ای محدود به حیات جسمانی دارد. اما، وجه کاربردی هنر در اندیشه اسلامی افق هایی به مراتب فراخ تر را در بر دارد و مشتمل بر افق های حیات معنوی نیز هست. از قضا، مهم ترین گمشده انسان پرستشگری است. انسان همواره پرسنده پرستشگری بوده است. هنر به کار دنیا و آخرت انسان می آید. اصلاً، در تفکر دینی هنر نمی تواند برای هنر باشد. این مستلزم دور است، دور باطل. هنر نمی تواند فاقد وجهت متعهدانه باشد. هنرمند همواره متعهد است و هنر همواره شأن کاربردی دارد:

قطره ای کز جویباری می رود

در پی انجام کاری می رود

در هنر دینی هیچ دیوار و حایلی میان حقیقت و زیبایی وجود ندارد و حقیقت مطلق همان زیبایی مطلق است. این سیر و سلوک هر چه بیشتر باشد تجلیات زیبایی هم افزون تر است. زیرا عالم، تجلی مصادیق اسماء و صفات خداوند است. عالم سراسر آیه های خداست. بهترین تعبیری که در مورد آیه می توان آورد «آینه» است. آینه از خودش چیزی ندارد. ارزش آینه به اعتبار تصویری است که در آن می افتد. به عبارتی دیگر، شرف آینه همان قابلیت پذیرندگی بیشتر است. هرچه آینه، پذیرش بیشتری داشته باشد شرف تجلی اش بیشتر است. درجات و مراتب زیبایی هم به این مهم باز می گردد، چرا که در اصل زیبایی تردیدی نیست. انسان اشرف مخلوقات حضرت حق تعالی است. او مظهر همه اسماء حضرت

است. ما در عرصه های هنری هنوز در بند پژوهش های فرنگستانی هستیم. هنوز ارادت و اقتدای ما به تحقیقات دیگران است، که متأسفانه همیشه در سلک و سیرت، از ما بهتران وادی پژوهش هنر دانسته شده اند! در دانشکده های هنری ما همیشه قطار تاریخ هنر، از یونان باستان حرکت کرده و به فرانسه مدرن رسیده است. ما تاریخ هنر جهان را گاه همان تاریخ هنر اروپا انگاشته ایم. این عارضه به دلیل فقر منابع مطالعاتی ما در حوزه های دیگری از هنر جهان است.

برای نیل به پژوهش های کارآمد در عرصه هنر باید فاعل شناسایی از استغراق در موضوع شناسایی پرهیز کند. متأسفانه بیشتر پژوهشگران هنر ما در فرآیندی از شیدایی هنری غوطه ورنده، برای همین است که گزارش ها و گرایش های آنان محمل استنباطی و عقلانی ندارد و به شائبه شورانگیزی آغشته شده است تا به شأن علمی. یقیناً وقتی در روش تحقیق حوزه هنر مرجع و رساله ای منسجم و مبرهن و متعالی نوشته نشده است، اگر کتابکی هم به سر انگشت همتکی به دست چاپ سپارده می شود در همان قامت و قواره و قاموس تحقیقات دیگر است، فقط با شاهد مثالهایی از هنر.

ما هنوز در تأویل هنر اسلامی و تمایز آن با هنر مسلمانان، دارای ضعف های مطالعاتی جدی هستیم، چه رسد به هنر رضوی که هنوز نگاهی سطحی و صوری به آن داریم. ما تصور می کنیم که هر هنری که به زندگی حضرت رضا (علیه السلام) پرداخت، و یا جمله ای از فرمایشات ایشان را در خلال کار نقل کرد، و یا جلوه هایی از جلوات هنری آستان مقدس ایشان را تشریح و تنویر کرد قطعاً در زمره هنر رضوی است. ما از هنر رضوی تصویری عمومی داریم، در حالی که این هنر در طول زمان ابزاری کارآمد برای ابراز حقیقت رضوی و تثبیت ارزشهای مکتب آن امام همام (علیه السلام) و عاملی برای ایجاد رفتار مبتنی بر آموزه های رضوی در سرزمین وجودی مخاطب بوده است. هنری که حاصل ارادت به ساحت ایشان و حامل هدایت مخاطب و حامی اندیشه های ولایی است.

• اندک بودن تحقیقات ژرف و کاربردی در حوزه

هنر دینی اجحاف بزرگی است که از سوی محققان به واسطه تأثر از نگرش غربیان به هنر اسلامی صورت گرفته که پالودن و بومی سازی نظریه ها، تا تسری آن به لایه های جامعه، نیز زمانبر است. علاوه بر تحقیقات لازم در حکمت هنر دینی، پژوهش در حوزه های خاص، چون هنر رضوی، می تواند ما را از عارضه ابتلا به ناخواسته های فروع پژوهشی دور و به ویژه دانش آموختگان را، به تحقیق در اصول نزدیک کند؟ برای تحقق این منظور چه باید کرد؟

ما تصور می کنیم که هر هنری که پرداخت، و یا جمله ای از فرمایشات ایشان را در خلال کار نقل کرد، و یا جلوه هایی از جلوات هنری آستان مقدس ایشان را تشریح و تنویر کرد قطعاً در زمره هنر رضوی است.

ربوبی است و بنابراین پذیرندگی بیشتری نسبت به خورشید حقیقت در مقام مقایسه با دیگر آفریده ها دارد. او پیوسته با گونه ها و مراتب مختلفی از زیبایی ملازم و مواجه است.

در اندیشه دینی همه آن چه که در عالم تحقق می یابد به مشیت مطلقه خداوند باز می گردد، بالذات یا بالعرض، زیبایی ها بالذات و زشتیها بالعرض. اما از آنجا که کار هنری به وساطت صفت خلاقیت روح خدایی انسان انجام می گیرد عین حُسن و بهاء حضرت حق است و بر این اساس می تواند در نظام احسن عالم جذب شود و بالذات به خلاقیت خدایی منتسب گردد. روشن است که این مطلب تحقق نمی یابد مگر با فنای هنرمند در خدا. هنرمند باید آیینگی بداند... که آینه از خود هیچ ندارد و هر چه هست آن وجود حقیقی است که خود را در آینه می نگیرد. ذات اقدس باری، خاستگاه زیبایی و جمال است. شرط لازم و اولیه، برای تحقق زیبایی رعایت مبنای عدل است و آن چه از مسیر عدل و قسط بیرون باشد قطعاً در معیارهای شناخت زیبایی در هنر موعود جایگاهی نخواهد داشت. آن زیبایی که بر مبنای عدل استوار نباشد، هر چند عواطف و احساسات انسانی را تحت تأثیر قرار دهد، همان زیباغایی و تزئین شیطانی است که نفس آدمی را متأثر و منفعل نموده است و انسان لذت و خوشی نفسانی را ناشی از نوعی ادراک زیبایی می داند؛ که در حقیقت چیزی جز تحریف زیبایی نیست. اما، مستشرقان غربی از آن جا که هنر اسلامی را تنها در بستر تاریخی (آن هم تاریخ در تعبیر خودشان) می بینند و از طرفی عرفان هنری انسان موحد مسلمان را نمی دانند، به نقوش و نمایه های هنر اسلامی بسنده می کنند. آنها هنر اسلامی را در قواره و قامت یک سبک می بینند. سبکی در مجاورت دیگر سبک های هنری جهان. حال آن که، باید مکتب دین شناختی هنر را با احتساب مؤلفه های ارزشی اسلام بکاوند.

کار هنر تلطیف محرکه های فطری مختلف برای گراییدن انسان به جانب حقیقت و حیانی و پالودگی پهنه های حیات از هبوط نفسانی است. بر این اساس، اعتلا و اقتدا به حقیقت دارای مراتبی است. باید برای رسیدن به قله های نور، و خروج از دره های ظلمانی نفس، منازل را طی کرد و مراحل را پشت سر گذاشت. طی این مراحل بی مدد خضر طریق و دلیل بلیغ راه، میسور و متصور نیست. تمسک به گوهر گرانبهای سلسله الذهب و ارائه زیباترین و خلاقانه ترین تبیین معنوی از آن، به گونه ای که چشمه های ولایت را در نهاد مخاطب برانگیزد و او را به امتداد این سلسله نورانی شوق افزایش و محمل نجات و موجب فلاح شود، همان آرمان هنر رضوی است. هنر رضوی بالنده ترین نگاه ذوقی ممکن را به آموزه های فرهنگ رضوی دارد. این هنر همواره خود را زائر کوی

معانی بلند عرفان رضوی می داند.

• بورکهارت در پیشگفتار کتاب "نقش های هندسی و هنر اسلامی" می گوید: «هنر اسلامی از نظر تاریخ آن مورد بررسی های گسترده قرار گرفته است ولی بررسی شیوه های هنری آن، که هم متضمن پژوهش های علمی است و هم تسلط و استادی بر فنون، جز از سوی گروهی اندک طرف توجه نبوده است». به نظر شما شیوه جاری پژوهش ها، و به خصوص پایان نامه های دانشگاهی، کماکان به گرایش زیستن ذهنی در زیباشناختی گذشته، یا بازگردان انفعالی نحوه تلقی غربیان از هنر نو، جهت ندارند؟

- شیوه هنر اسلامی مبتنی بر شیوه دعوت انبیای عظام الهی است: «تأثیرگذاری همه جانبه بر فطرت انسان»؛ این که انسان به گنجینه ها و گنجنامه های فطری خود ایمان بیاورد و حقیقت الهی خود را فهم کند. شیوه هنر اسلامی بدینسان بر انکشاف زیباشناسانه وجه معقول مستتر در باطن محسوس استوار است. شیوه هنرمند مسلمان تنها دیدن پدیده های خلقت نیست بلکه نگریستن به آن است. او از واقعیت عدول نمی کند بلکه از آن عبور می کند. او در بند زیست بوم متعارف و مادی عالم نمی ماند و به آن نمی بالد، بلکه از متن واقعیت به فراخنای حقیقت سیر می کند. از قضا، نظام زیباشناختی ما در گذشته بر همین دقیقه استوار بود. یعنی، زیبایی را هنرمند نمی آفرید بلکه آن را کشف می کرد. همین فرآیند کشف و معرفی خلاق زیبایی، برای او سروری بی پایان را در پی داشت. چرا که او معتقد بود خداوند همه زیبایی و زیبایی همه، است. او به زیبایی مطلق و مطلق زیبایی، دلبسته بود. او هر چه تقرب به زیبایی را در مرام و مشی خود تقویت می کرد خود را هنرمندتر می دانست. این تقرب ابتدا در قرب نوافل اتفاق می افتد و هنرمند را به حالی می رساند و سپس در قرب فرایض به وقوع می پیوندد که او را به مقامی می برد. بدین ترتیب «هنرمند غریب در ره عشق» اگر هم به جانب نقش هندسی می رفت آن را بخش متعینی از هندسه نقش جهان می دید. او به نوع خاصی از ریاضیات لاهوتی، که جز به مدد عقل شهودی قابل دریافت نیست، می رسید. او حقیقت ریاضیات را در مکاشفه ای شهودی درمی یافت و این ریاضیات را به زبان هندسه منتقل می کرد. از آن جا که موضوع و مشی نیل به موضوع خاص بود، هندسه بیانی او هم خاص بود. برای همین است که او به هر جا که می نگرد - از کوه و در و دشت - هندسه مبتنی بر قانون فطری خود را از آن بیرون می کشد. هنرمند در پهنه هنر اسلامی همواره خدا را به چشم دل می بیند. او تکنیک، و مفاخره تکنیکی، را نمی بیند. او دلدادده خداست و در



وسعتی از ناخودآگاهی نسبت به هر چه غیر خداست به سر می برد. برای همین است که به ملکوت تکلیم می رسد. از منظر او خداوند آفریننده همه زیبایی ها و تصویرگر همه جلوه های جمال در هستی است. او کمال مطلق و جمال مطلق است. هم مبدأ هنر است و هم مقصد هنر. او در همه ابعاد هنر در غایت هنرمندی و هنرمایی، تجلی نموده است. هم خالق معنی است و هم آفریننده صورت است. هم ظاهر است و هم باطن. هم سمیع است و هم بصیر و هم شهید. هم معلم قلم است و هم معلم بیان. هم طراح است و هم خلاق و هم در مسند صورتگری است. خداوند هم پرورش دهنده عقل است و هم آفریننده احساس. هم مبدأ آیات است و هم معاد اشارات. متفکران اسلامی نیز حُسن و جمال هنری را (به عنوان مظهر یکی از صفات کلی الهی) به همین معنی تعبیر می کرده اند، اما اصل و ذات هنر را در حُسن و جمال هنری منحصر نمی کردند؛ بلکه ابداع و محاکات را در طرح هنر به معنی خاص عنصری اساسی می دانستند. در نظر ایشان در حقیقت همین محاکات و ابداع است که حتی زشتی را زیبا نمایش می دهد، نه آن که از زشتی، فی نفسه، بی تعلق به محاکات و ابداع، زیبایی ابداع شود. از این جا، زیبایی با صورت هنر سر و کار پیدا می کند نه با معنی و باطن هنر. لطف و جمال مطلق الهی است که در صورت های جمیل ظاهر می گردد، و دلربایی و تصرف و جذب قلوب می نماید.

در آموزه های فصیح و فاخر فرهنگی و حکمت بالغه ما، هنر اتفاقی است که برای هنرمند می افتد. هنر پس از تهذیب و تهذب هنرمند به مرور زمان در برابر او چهره گشایی می کند. هنر آمدنی است نه آموختنی. هنرمند به هنر ناقل می شود. همه بحث در همین معرفت وصالی است نه وصولی. سخن از شناخت حضوری است نه حصولی؛ که «فهم این نازک خیالی مشکل است». بورکهارت و الگ گرابر و درک هیل و پوپ و گدار، همه و همه، به طبقه بندی تاریخی هنر اسلامی پرداخته اند، و هنر اسلامی را تکنیک ظریف دیده اند نه معرفتی لطیف. هنر از منظر آنان بابتی از ابواب بلاغت آسمانی نیست، بلکه اکتسابی است که می تواند عاید هر ذوق ظریفی بشود. هنر اسلامی با طریقت عرفانی خاصی پیوند خورده است که ناقدان غربی و شرقی آن را نمی فهمند، زیرا با موضوعیت هنر در تمدن اسلامی عجین نیستند. آن ها اگر از شیوه ها و شگرد های هنر اسلامی سخن می گویند به خاطره های ازلی خود (آرکیپها) مراجعه می کنند.

متأسفانه، بیشتر پژوهش های هنری و پایان نامه های دانشجویی ما - که گاهی بیش تر به نامه های پایانی شبیه تر است - بامبانی نظری غرب فکری، و روش شناختی آن ها، صورت و سامان یافته است. ما برای نقد عالمانه هنر اسلامی معیار متعالی و مبرهنی به نام حکمت داریم. آیا چه

تعداد از پایان نامه های ما در باب هنر بر بنیاد حکمت - به مثابه مهم ترین گمشده مؤمن - گذاشته شده است؟ آیا تبارشناسی، طبقه شناسی و ثمره شناسی هنر اسلامی بر شالوده روش شناختی حکمت پیش می رود؟

• با این توصیفات، آیا در حوزه هنر با فقر پژوهشی، یا حلقه های مفقوده، مواجهیم؟ منظور از عبارت رایج حلقه های مفقوده بیش تر متوجه غفلت از نقش پیشتاز هنرها در حرکت کلی جامعه و تمدن است تا موضعگیری نسبت به دوره های تاریخی؛ گرچه ما هم به نوعی حلقه ای از تاریخ را می سازیم، به خصوص در شرایط حاضر که فرهنگ و هنر بومی در دفع هجومه معانی و نماد های بیگانه می کوشد. برای آن که در تابعیت انفعالی و خلط معانی قرار نگیریم چگونه با تحقیق و تمسک به هنر دینی می توانیم با این چالش ها مقابله کنیم؟

- به جای فقر پژوهشی می توان، و یا بهتر است که از ترکیب «نابسامانی پژوهشی» استفاده کرد. در دوران ستمشاهی، موضوع و مأموریت هنر مبتنی بر شاخص های ارزشی تفکر غربی و لیبرال دموکراسی بود. هنرمند از اصلی ترین مسائل مربوط به حیات طیبه غافل بود و غشاء غفلت بر بصیرت هنر افکنده شده بود. هنرمند آهنگ تعالی نداشت بلکه مرام تفنن داشت. اثر هنری از دغدغه ها و مطالبات فطری مردم مفارقت داشت و برای همین مانند کالای یک بار مصرف تلقی می شد. مصرف هنر در قاموس و قالب لحظه بود. اگر چه گاه آثاری انسانی و برجسته هم آفریده می شد اما غالب آثار و عرصه های هنری برای القای پیام سترگ انسانی نبود. به همین خاطر نه آثار هنری و نه هنرمندان پیشتاز نبودند. این پیشتازی نه به این معنی است که هنرمند می تواند تقدیر و حوالت تاریخی اعصار و قرون را تغییر دهد، چرا که هنر تنها برآورنده بخشی از نیازهای مردم است؛ نیازهایی که با عنصر سازنده ای از عواطف انسانی آمیخته است. هنر می تواند بسترهای یقظه و یادآوری فطری را رقم بزند و انسان ها را به قبله های اصیل فطری شان متوجه کند. به نظر من، هر چه این بعد از هنر، یعنی همان وجه استذکاری، قوی تر و غنی تر باشد هنرمند پیشتازتر است. پیشتاز در استذکار معادن و منابع باطنی وجود انسان. یکی از دلایلی که هنر در دوره جدید به تنهایی و انزوا مبتلا شده، از بین رفتن حضور ایمان دینی در آثار و عرضه های هنری است. با حذف دین، هنر حقیقت خود را که همان جست و جوی زیبایی های اصیل باشد، از دست می دهد و اموری به جای آن می نشیند که به کلی با فطرت انسانی مغایر و متفاوت است. هنر دینی همواره مخاطب خود را به سوی حقیقت فرا می خواند. برای همین است که از تشبث





زندگی، از مناسک مذهبی در عبادتگاه‌ها گرفته تا سیاست و اقتصاد و حتی شیوه پختن نان، بر مبنای اصولی خاص که از وحی نشأت گرفته اند تنظیم می‌شود. دین عبارتست از حقایق و آموزه‌هایی که خداوند برای هدایت و سعادت (نجات) بشر از مسیر منابع دینی (کتاب، سنت، عقل، و فطرت انسانی) به او ابلاغ می‌کند. برای همین است که هنرمند دینی می‌تواند در تمدن سازی نقش بسیار مؤثری داشته باشد، زیرا تمدن‌ها زمانی ایجاد می‌شوند که بیداری به جای بیماری بنشیند و چاره‌گری به جای تردد در چهارراه‌های تردید قرار بگیرد؛ زمانی که انسان به «نفسه فیها من روحی» خود وقوف اشرافی پیدا کند و از صمیم جان به آستان جانان ارادت بورزد. از قضا، مهم‌ترین نقش هنر هم ارائه فضای تنبیه است. «جهل کفر است و غذای کفر علم» هنر فطرت و فسانه نوآمدی را برای مخاطب خود تعریف نمی‌کند بلکه او را به فطرت الهی اش تذکر می‌دهد. پس، هنر در معنای شریف لفظ در مسیر دین حرکت می‌کند. اما، سایه هنر به مانند دین بر سر همه شئون مادی و معنوی وجود انسان نیست. هنر هرگز شمولیتی مانند دین را ندارد و در عرض دین نیست. هنر اگر دیو جهل را از سرزمین تفکر انسان بیرون کند و به جای آن خورشید یقین را بگمارد و بگذارد پیشتان است. هر پژوهشی هم که در راستای تنویر حقیقت هنر برداشته شود کارآمد است. هنر هرگز برای هنر نیست، هنر برای تبیین ذوقی حقیقت و ایجاد نظام رفتاری متأثر از آن است. قبول کنید که اگر به این معنی هنر واجد آهنگ پیشسازی شود می‌تواند در بنای رفیع تمدن سهم شایسته و شایانی داشته باشد و پژوهش‌های هنری هم به تبع آن اگر عزم تنویر اندیشه و سره‌گزینی داشته باشد به مرزهای تعالی نزدیک می‌شود. وگرنه، مادام که پژوهشگران هنر با منابع، حدود و ماهیت هنر بیگانه باشند و مأموریت واقعی هنر را نشناسند، چگونه می‌توانند در این کارگاه حُسن به رمزگشایی بپردازند؟

• با توجه به نقش آموزش و پرورش در برخورد با مآثر تاریخی (طی مراحل ابتدایی، متوسطه و عالی) کتب درسی و شیوه‌های آموزشی به دانش‌آموختگان

به خدعه‌گری و توهّم، دوری می‌گزیند و زیبایی را در نسبتی با حقیقت معرفی می‌کند. در نگاه دینی به قول شهید آوینی: «هنر شیدایی حقیقت است همراه با قدرت بیان آن شیدایی و هنرمند کسی است که علاوه بر شیدایی حق قدرت بیان آن را نیز از خداوند متعال گرفته است». هر یک از این دو (شیدایی حق و قدرت بیان آن) اگر نقص داشته باشد اثر هنری خلق نمی‌گردد. اگر حنجره بلبل بیمار شود شیدایی او در درونش حبس می‌شود و فرصت تجلی پیدا نمی‌کند، هر چند که شیدایی در درونش وجود دارد؛ اما قدرت بیان آن نیست و اگر شیدایی نباشد از حنجره سالم صدایی بر نمی‌آید. اصل لازم شیدایی حق است و قدرت بیان شرط کافی است.

هنر دینی به اعتبار تأکیدی که بر ارتباط با متن حقیقت دارد و همه امور و اشخاص و اشیاء را فقیر ذاتی و نیازمند افاضه‌های رحمانی می‌شمارد، هنری مقدس است. هنری که هنرمند از بیرون به عالم نمی‌نگرد بلکه همه اجزای عالم را به دلیل آنکه مسیح (شناور) در تسبیح او می‌داند، و می‌بیند، بهره‌مند و برخوردار از نوعی تقدس می‌شمارد. شناخت هنر دینی در گرو درک معنای «تقدس» و مفهوم «هنر» است. «امر قدسی» حاکی از تجلی عوالم برتر در ساحت‌های نفسانی و مادی هستی است. منشأ صدور امر قدسی عالم روحانی است که فوق ساحت روانی، یا عالم نفس، قرار دارد و هرگز نباید با آن اشتباه شود. چنان‌که در معارف اسلامی اولی با روح مرتبط است و دومی با نفس. لذا، هنر دینی نیز جلوه‌گاه عالم وحی است و هم چون طینتی غیبی، انسان خاکی را به منشأ الهی خویش متذکر می‌کند. امر قدسی را در سایه بینش سنتی به هستی و جهان، به معنای اعم کلمه، می‌توان شناخت. بینش سنتی همان دیدگاهی است که بشر همواره بر مبنای آن خویش‌تن را نگریده است و هنوز هم در بسیاری از کشورهای شرق از این دیدگاه به خود می‌نگرند. البته، مقصود ما از سنت، صرف عادات و رسوم متداول نیست، بلکه سنت از آسمان نزول می‌یابد و مبنای روحانی و متافیزیکی دارد. سنت در زبان فارسی و عربی همان دین به معنای وسیع کلمه است. تمدن سنتی به معنای شریف لفظ، تمدنی است که در آن همه جوانب

هنرهای جهان اسلام هنوز تحت سیطره و سلطه تئوری پردازان تمدن انگلوساکسون و فرهنگ سکولار و لائیک است. هنوز در معماری جهان اسلام ستارشیستک های اروپایی و آمریکایی صرف اول را می زنند. چرا هنر وارداتی با بسته بندی های وطنی در گالری ها و سینماهای ما تا به این حد ترک تازی می کند؟ چرا به درد بی شیوه ای در هنر مبتلا شده ایم؟

هستند. کسانی خطرپذیری را برای نیل به قله های فلاح به جان می خرند.

جمله ای است از ابن سینا که هر آن چه از عجائب و غرائب شنیدید اما دلیلی بر انکار آن نداشتید بیهوده و گزافه نپندارید. می دانید که همین جمله کوتاه تا چه حد مایه و پایه ای برای اعتلای علمی مسلمانان شد؟! یعنی تصویرها و سخنان نامتعارفی که بنا بر عادت ندیده اید و نشنیده اید دلیلی بر عدم وجاهت امکانی آن نیست. چرا در آموزش و پرورش و آموزش عالی ما نوآوری به یک سنت قطعی و متعارف بدل نمی شود؟ چرا در تولید علم هنوز نتوانسته ایم در حد دانشگاه اسلامی عمل کنیم؟ چرا به خاطر سپاری صرف محفوظات و مفروضات و تحویل بی کم و کاست آن در پایان ترم به استاد و بعد اخذ نمره، عادت معمول و بلکه مستعمل ما شده است؟ ما در وادی هنر باید خطاپمان به طور عام همه جهان و به طور خاص جهان اسلام باشد. هنرهای جهان اسلام هنوز تحت سیطره و سلطه تئوری پردازان تمدن انگلوساکسون و فرهنگ سکولار و لائیک است. هنوز در معماری جهان اسلام ستارشیستک های اروپایی و آمریکایی حرف اول را می زنند. چرا هنر وارداتی با بسته بندی های وطنی در گالری ها و سینماهای ما تا به این حد ترک تازی می کند؟

چرا به درد بی شیوه ای در هنر مبتلا شده ایم؟ هنوز پس از گذشتن بیش از سه دهه از طلوع انقلاب اسلامی، در دانشکده های هنری این میهن عزیز اسلامی مان، حتی یک واحد درسی با موضوع هنر انقلاب اسلامی نداریم! هنوز هنر و ادبیات دفاع مقدس به عنوان یک شیوه برجسته هنری و ادبی که در بوته فرهنگ حماسه آبدیده و به مدد اهتمام ولایی فرزندان شاخص این آب و خاک، صیقلی شد، در بدنه نظام آموزش عالی هنر ما وارد نشده است. ما باید هنر و پژوهش های هنری را به عنوان یک شاخص ارزشی در تثبیت اهداف عالیه انقلاب و نظام مان بیش از این در تنظیم اسناد راهبردی، و در مطالعات استراتژیک خود به کار گیریم و وارد کنیم. ما در حُسن به کارگیری ظرفیت های هنری، و به خصوص پژوهش های هنری، هر چه تکاپو و تلاش کنیم حتماً موفق تر خواهیم بود.

از عنایت شما که مانند همیشه با روی گشاده و تأمل کافی، به پرسش های ما پاسخ گفتید صمیمانه سپاسگزارم.

چه نحوه تلقی از پژوهش در هنر و تفکر معنوی را القا می کنند؟

قدرت ایده پردازی و تحلیل را در آن ها بالا می برد با از آن ها می گیرد؟ به خصوص که بروز هویت در نحوه تعامل با هنر معاصر و چگونگی نوآوری نمایان می شود.

هنر در آموزش و پرورش ما هنوز جایگاه ارزشی خود را به درستی نیافته است. تلقی و تصور این است که هنر مانند سایر حرف و مشاغل و مشغله های متعارف است. نهایت این که یک فن است! در حالی که، هنر نه تنها روشی در مواجهه با فهم هستی، طبیعت، جامعه، و نظامات اعتقادی است بلکه گونه ای معرفت و شکلی از تبیین گری نیز هست. هنوز در آموزش و پرورش ما به دانش آموزان، هنر می آموزانند. ابزارها را نشان می دهند، حال آن که باید ابزارها را به او نشان دهند و راه تثبیت آن را با استفاده از ابزارهای مناسب به وی بفهمانند! به دانش آموز گفته نمی شود که هنر روشی برای محسوس سازی نامحسوس است. یعنی، همان جایی که بیان محسوس دیگر برای اقامه معنی از توان و تپش باز می ماند. هنر در آموزش و پرورش باید به عنوان ظرفیتی مؤثر برای رفتارسازی به کار گرفته شود. رفتار علمی، رفتار اجتماعی و مهم تر از همه رفتار اعتقادی پایه های آموزش باید بر هنر گمارده و گذاشته شود.

دانش آموزان ما باید از همان نخستین سال های دانش اندوزی خود بتوانند وارد وادی خلاقیت و ابداع شوند. باید بتوانند کبوتران خیال خود را روانه سرزمین های بکر و نوین مفهومی کنند. باید مقدمات تئوری پردازی و نظریه پردازی را به دانش آموزان آموزش داد. فضاهای آموزشی ما باید تصویرمحور بشوند تا واژه محور. باید به جای حرف های تکراری ایده های اجتهادی و نو بنشینند. باید دانش آموزان برای خلق و وضع، تشویق و ترغیب شوند نه برای شرح و وصف. و همه اینها به مدد زبان نافذ و نیرومند هنر امکان پذیر است.

ما در فعالیت های آموزشی و پژوهشی خود، چه در آموزش و پرورش و چه در آموزش عالی، تا حد زیادی مناسکی و مراسمی هستیم. بگذارید رک و روان بگویم؛ ما پژوهش را اجرا می کنیم، بیش و پیش از آن که پژوهشگر باشیم. همان طور که هنر را اجرا می کنیم قبل از آن که هنرمند باشیم! آن حلقه مفقوده ای که به آن اشاره کردید همین جاست. علتش این است که هم هنر و هم پژوهش را در زمره الزامات قطعی توسعه چندان باور نکرده ایم. گاهی فکر می کنیم لوازم توسعه هنری و توسعه پژوهشی تنها در همین جنبه های صوری و سخت افزاری است، اما مهم تر از همه اینها توجه به نیروهای با قریحه و غنی است. همان کسانی که در وادی نظر و عمل دارای خلوص اعتقادی و خروش کاری